

مشکل کجاست؟

عباس عبدي

مشکل کجاست و چرا «در سیاست همچنان بر همان پاشنه می‌گردد»؟ «عضو مجمع تشخیص مصلحت: تحلیل برخی از بازجویی‌های حوادث اخیر نشان می‌دهد که جهان جدیدی که نسبتی با جهان پیشین ندارد برای جوانان شکل گرفته است... کاهلی دستگاه‌های فرهنگی قابل کتمان نیست اما سرعت احاطه جهان جدید بسیار بالاست... سراغ گرفتن از آیین نو در روابط و حکمرانی نوین ضروری است و باید متناسب با مقتضای حال باشد بی‌آنکه بخواهیم اصول را کنار بگذاریم.»

۱- اولین مشکل این است که چرا باید شناخت پدیده‌ای به این مهمی فقط از خلال بازجویی حاصل شود؟ مثل اینکه ما فرزندان را نشناسیم، فقط وقتی بازجویی شود، او را بشناسیم. اتفاقاً این جوانان برخلاف دوران چریکی هیچ کار پنهانی نمی‌کردند، رفتارهایشان نه تنها آشکار بود، بلکه اصرار به نمایش آن هم داشتند. پس چرا ساختار و کسانی که مدعی مدیریت جهانی هستند و برای آدم و عالم تحلیل دارند، چگونه از شناخت پدیده‌ای که در کنار گوش آنان بوده این اندازه عاجزند به طوری که فقط پس از يك بحران و بازداشت و بازجویی متوجه موضوع شده‌اند؟ در واقع آقایان باید به این پرسش بپردازند که چرا متوجه این بدیهیات در جوانانی نشدند که تمام وقت از خلال مدرسه و دانشگاه و رسانه در اختیار کامل آنان بودند؟ چه تحولی در رویکردتان باید بدهید که دچار این خطای شناختی نشوید؟

۲- نکته دوم؛ آیا احتمال جدی نمی‌دهید که کل دستگاه شناختی شما دچار خطا و اریبی بوده است؟ به عبارت دیگر آیا نباید درباره مجموعه شناختی خود شك کنید؟ آیا دستگاه شناختی شما دچار اختلال کلی نشده است به نحوی که در سایر موضوعات نیز همین‌گونه اشتباه می‌بینید؟ اتفاقاً کسانی که این گزاره‌ها را می‌گویند و به پیامدهای منطقی آن توجه ندارند، به معنای آن است که خطای شناختی آنان به خطای تحلیلی و منطقی هم سرایت کرده است.

فارغ از وجه بیادبی؛ آن حکایت سعدی علیه‌الرحمه در اینجا صدق می‌کند که صاحب‌دلی منجمی را که در خانه‌اش خبرهایی بود، گفت: «تو در اوج فلک چه دانی چیست؟ که ندانی که در سرایت کیست؟» اتفاقاً غرق شدن در ذهنیات برای تغییر جهان، موجب می‌شود که از سرای خود

یعنی فرزندان خود و از امور دیگر غافل شویم و آنها را نبینیم. شاید هم بتوان گفت که اصرار بر ندیدن هم وجود دارد که به قول معروف؛ می‌گوییم «انشاءالله گریه است.» در یادداشت دیگری به ریشه این ندیدن اشاره خواهم کرد.

۳- مشکل بعدی در تحلیل موضوع است که آن را ناشی از کاهلی دستگاه‌های فرهنگی می‌داند. اگر منظور از کاهلی در شناخت پدیده است که این مساله منحصر به دستگاه‌های فرهنگی نیست شامل کلیه دستگاه‌ها می‌شود که عنایتی به واقعیت ندارند. ولی اگر منظور کاهلی در امر راهبری کردن فرهنگی جوانان است در این صورت باید گفت که درک درستی از فرهنگ نداریم. فرهنگ را با کارمندان دستگاه‌های فرهنگی درست نمی‌کنند. کسانی که از نیم ساعت پیش از پایان کار اداری در صف هستند تا فوری به خانه بروند، صبح هم که می‌آیند نان بربری در بغل دارند که صبحانه میل کنند. به قول شاعر: «خشک ابری که بود از آب تهی/ ناید از وی صفت آبدهی» اگر قرار باشد کار فرهنگی در کشور صورت گیرد ابتدا و پیش از هر چیز باید کارکنان دستگاه‌های فرهنگی را به راه راست فرهنگی هدایت کرد. فرهنگ کدام جامعه از طریق یک نهاد بروکراتیک ناتوان و بی‌صلاحیت ارتقا پیدا می‌کند؟ اصولاً فرآیند فرهنگ‌پذیری یک امر اداری نیست، پس هر گونه دخالت بروکراتیک که بخواهد مردم را صاحب فرهنگ کند، منجر به آثار منفی فرهنگی می‌شود. دندان لق فرهنگ‌پذیری اداری را باید کشید که جز خرابی نتیجه دیگری ندارد.

۴- شاه‌بیت این جملات در پایان آن است، برای چیزی که تاکنون نمی‌شناخته و حالا و پس از یکسری بازجویی گمان می‌کنند که پنجره مهمی پیش روی آنان در شناخت آن باز شده، می‌خواهند تغییر مدیریت دهند، البته با حفظ اصول خود. مشکل همین‌جاست که عده‌ای خود را متولی حکومت بر مردم می‌دانند و اصولی را هم برای خود تعریف کرده‌اند که در هر حال باید آن را حفظ کنند. لباسی دوخته‌اند که مردم باید خود را با آن اندازه کنند. این رویکردی است که منجر به براندازی می‌شود. در پشت چنین گزاره‌ای اصولی قرار دارد که گویی حکمرانی مختص ما و اصول ما است فقط باید در جزئیات تغییراتی دهیم. ریشه همه مشکلات همین است. اگر گفته می‌شد که نسل جدیدی آمده با ارزش‌ها و اولویت‌های جدید و باید آنان متولی امور شوند و ما دیگر پیر و ناتوان شده‌ایم، در این صورت احتمال اینکه تحولی رخ دهد، وجود داشت، ولی اینکه همچنان خود را محق در حکمرانی و با اصول خودساخته بدانیم، همان دردی است که جوانان امروز آن را نمی‌پذیرند، قبلی‌ها هم نمی‌پذیرفتند، ولی اینها بر ترس ناشی از

اعلام این خواست غلبه کرده‌اند.

منبع: روزنامه اعتماد 25 آبان 1401 خورشیدی